

## پیشدادیان و کیمانیان

نوشته استاد ابراهیم پورداود

در سیر تاریخ یاکارنامه بسیار بلند و درخشان میهن کهنسال‌ها دو خاندان داستانی جای دارد که یکی از آنها خاندان پیشدادی خوانده شده و دیگر کیمانی . هیچ نباید بخود رنج بیهوده داده شهریاران این دو خاندان داستانی را تاریخی و انمود کنیم و این چنین ارزش این داستانهای بسیار دلکش خود را بکاهیم . تاریخ نزدیک بسیه‌هزار سال ایران ، باندازه‌ای بلند و مایه سرافرازی است که به هیچ روی نیازمند آن نیستیم که داستانهای ارجمند خود را بآن به پیوندیم و بگزارد دم از تاریخ هفت هزار ساله بن نیم . باید به بادداشت ، هر یک از مردم کهنسال گیتی را مانتد ها ایرانیان داستانی است که بسهم ارجمندتر است از تاریخ آنان ، از آنهاست : داستان شوهر (شumar) و بابل و فیلمیقیه و هصر و هند و چین و یونان و رم .

کمتر سر زمین باستانی است که تاریخش با رویدادهای داستانی آغاز نگردد . ما گزیر هر رشته ، از این داستانها ، از پیشامدهای کوچک سرچشمۀ گرفته و رفته رفته از پشت دیگر رسیده ، بزرگ گردیده است . باید بادداشت که این داستانها از روز گارانی است که هنوز مردم جهان از هنر خط بهره‌ورنودند . آنچه بآنان در هنگام سالهای زندگی میگذشت و یا آنچه از پدرانشان و نیاکانشان می‌شنیدند بیاد می‌سپردند و بسا در گفتگو چیزی بآنها میافزودند یا چیزی از آنها میکاستند . آنچه بود دهان بدھان میگشت . سند کتبی در کارنبوده که در آنها تغییری روی ندهد .

در چنین روزگارانی رویدادهای ساده‌پس از درودیدن سالهای بلند بنا چار رسنگ و آب دیگر میگرفت و بالاف و گزاف از گویندگانی، بشنوند گانی سپرده هیشد. اینست که در استانهای کهنسال هم‌مردم جهان به پیشامدهای شگفت‌انگیز بر میخوریم. بسامم داستانها از یک قوم و یک سرزمین به روایات مختلف بجای‌مانده است.

همین داستانهای شگفت‌انگیز که از نیاکان دیرین بمارسیده مارا بچگونگی نهاد و سرشنیان ما رهنمون است و بخوبی در میاییم که در روزگاران پیش‌در همین سرزمین فراخناک ایران، از رود آمویه گرفته تا رود سند مردهش در پایه کوههای سربر کشیده و پیامون کویرهای گسترشده، چگونه هیاندیشیدند. آری این داستان‌های زاده این آب و خاک است و دست پروردۀ مردمی است که در همین خاک پرورش یافتدند. گذشته از داستان، دین یک قوم هم‌پیوستگی با خاکش دارد. هرگز جنگ و نبرد میان خوبی و بدی که یکی از شاهکارهای آئین یاک نیاکان ماست از خود نهاد کشورهای ایران زمین بر نخاست، از همین کشوری که در دل کوه‌ساران بر هنر و وتفتیده‌اش و در میان ریگزاران سوزان و کشنه‌اش، بچمنزارهای خوش و خرم و شاداب بر میخوریم که این یاک نمودار بخشایش ایزدی و آن دیگر گویای خشم‌اهریمنی است. بسیاری از مسائل دیگر دینی مزدیستا، با فهاد خاک ماسازش دارد. بدرستی میتوان گفت داستانهای دلکش‌ما، فرزند خاک ماست و پرورش یافته آغوش هادر میهن ماست و نمودار سرشنی نیاکان ماست و راسترین گواه بد و خوب پدران ماست. اگر بد بودند یا خوب، اگر تنگدل و تنگدلست بودند، یا راد مرد و گشاده دست، اگر پهلوان و دلیر بودند، یا ترسو و بزدل، اگر بزرگمنش و آزاده بودند و یا گدامنش و دریوش همه این زشت و زیباها، از همین داستانها هویداست و بیتر و روشنتر و بیطوفتر از تاریخ واقعی ایران و مردم این کشور است.

بخش بزرگ تاریخ ایران از خاندان ماد و هخامنشی بدستیاری هرودوت که همزمان خشایارشا و اردشیر بود، بما رسیده از همان کسی که سه یا چهار سال پیش ازلشکر کشی خشایارشا در سال ۴۸۰ پیش از میلاد مسیح چشم بجهان گشود. در آن روز گاری که آتش کین ایران در دل هر یونانی نژاد زبانه میگشید هرودوت تاریخ خود را در چنین روز گاری نوشت و برای ما بیاد گذاشت.

بیشک داستانهای مایاد گاری است از پدران ما که آرزو داشتند در زندگانی شان آن چنانکه می‌اندیشنند باشند. دلخواهشان این بود که پهلوان باشند، را در مرد باشند، بزرگوار باشند، هماره در پیکارها پیروزمند و کامیاب باشند، تن پرور نباشند، زیردست و فرماهیه نباشند، چاپلوس و گدامنش و ارزندگی بیزار نباشند، آویزشی بخانه وزندگی و زن و فرزند داشته باشند. از اسبهای شیوه زنده و گردونه خروشنه بهرور باشند، حتی زرین خود و سیمین زره باشند.

آری نزد من پیکارهای داستانی گیختر و افراسیاب تورانی، در هزاران سال پیش از این هر دانه تو است تا لشگر کشیهای محمد سبکتکین، در سده چهارم هجری از همین سرزمین ایران، بهندوستان و غارت کردن سومنات.

شک نیست که پیشدادیان و کیانیان داستانی هستند و هیچگاه نزد مابگواهی که نترین اثر کتبی ما، جز داستانی، چیز دیگری بشمار نیامده اند. در اوستا که که نترین اثر کتبی ایرانیان است. داستانهای ایران چه آن بخشی که پیشدادی گوئیم و چه آن بخشی که کیانی خوانیم، یاد گردیده است. شهریاران این دو خاندان در اوستا مانند پیغمبران بنی اسرائیل در تورات یاد گردیده اند بسا هم فقط بیاد کردن نامهای آنان بسنده شده، چهاین داستانها چنان نزد ایرانیان شناخته شده بود که نیازمند بشرح و تفصیل نبود. آنچنانکه امروزه از شعر حافظ در آنجایی که میگوید:

شاه تر کان سخن مدعیان میشنود شرهی از مظلمه خون سیاوشش باد

بی درنگ در می‌باشیم که از شاه قرک، همان افراسیاب تورانی و کشته شدن سیاوش و خونخواهی پسرش کیخسرو اراده شده است. در زبان اوستائی هم این داستانها را ایرانیان آن روز گاران بخوبی بیاد داشته و بیک اشاره به مقصود گوینده پی‌میبردند. گذشته از اینکه در اوستائی که امروزه در دست داریم و در بسیاری از جاهای آن از داستانهای پیشدادیان و کیانیان بیاد شده دریکی از نسکهای از دست رفته هم از آنها بیاد نشده بود. این نسک، کتاب دوازدهم بوده و چیترات نسک خوانده میشده که از پیشدادیان چون هوشنگ پیشدادی و تمورث و جمشید و از شهریاران کیانی سخن میبرفت از بخت بد این نسک بسیار گرانبها و سودمند در اثر تاخت و تاز تازی از دست رفت و از کتاب پهلوی دینکرد که از سده سوم هجری است میدانیم که در این نسک از دست رفته کما بیش از پیشدادیان و کیانیان سخن میرفت.

**هوشنگ که در اوستاهه و شینگه** Haoshyangha خوانده شده، در اوستاهه میشه با عنوان پیشدادی آمده است، آنچنانکه در آبان یشت پاره ۲۱ و رام یشت پاره ۷ و ارت یشت پاره ۳۶ و جزاینها در زامیاد یشت پاره ۲۶ آمده: فر کیانی نیز و مندمزدا آفریده راهیستائیم که دیر گاهی از آن هوشنگ پیشدادی بود، آنچنانکه او بهفت کشور پادشاهی کرد. بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کویهای ستمکارو کر پانها (دست یافت) سه یک ازدی-وهای هازندران و دروغپرستان ورن (دیلم - گیلان) را برآند از خاک سپرد که میگوید فر کیانی یعنی فرشاهی چندی از آن هوشنگ پیشدادی بود. شش هفت بار در اوستا بنام هوشنگ بر میخوریم که با عنوان پیشدادی آمده، یکبارهم در اوستائی که امروزه در زیر دست داریم به واژه پیشدادی بر میخوریم بدون آنکه شاه و شهریاری با آن آمده باشد. آنچنانکه در فر گرد بیستم و ندیداد پاره ۱ - ۲ اینچنین: «پرسید زرتشت از اهورامزدا ای اهورامزدای مینوی پاک ای دادارجهان خاکی این پاک کیست نخستین کسی که در میان پرهیز کاران وار چمندان و کامکاران و رایوهندان و دلیران پیشدادی که بیماری

را بازداشت و مرگ را بازداشت و آسیب نیزه پر ان (پرتاب شده) را بازداشت آتش تب را از تن مردم بازداشت.

آنگاه گفت اهورامزدا ای زرتشت سپتمان، ثریت نخستین کسی است که در میان پرهیزکاران و ارجمندان و کامکاران و رایومندان و دلیران پیشدادی بیماری را بازداشت و مرگ را بازداشت و (آسیب) نیزه پر ان را بازداشت و آتش تبرا از تن مردم بازداشت.

در گزارش پهلوی اوستا که در روز گار ساسانیان نوشته شده و بیزان پهلوی است در باره پیشداد آمده. «پیشداد چیگون هوشنجگ» در اینجا در خور یاد آوری است که ثریت Thrita بجای اسکلهپیوس Asklepios یونانیان رب النوع پزشکی خوانده شده است.

در هرجایی ازاوستا که بنام هوشنج بر میخوریم باصفت پیشدادی آمده جز در فروردین پیش ۱۳۷۵ که بدون صفت پیشدادی آمده و باصفت دلیر آورده شده و فروهر او، در دریف سران و بزرگان دیگر ستوده شده است.

پیشداد در اوستا پر ذات آمده هر کب است از پر که بمعنی هقدم و پیش است ذات که بمعنی دادوقانون است مجتمع‌ایعنی کسی که در پیش قانون گزارد و داد گری کرد یا نخستین قانونگزار. حمزه اصفهانی نیز این صفت را در تاریخ خود درست معنی کرده مینویسد فیشداد اول حاکم باشد چه او شهنج اول حاکم بشماراست.

همانند پر ذات در اوستا به صفت پغاوار یوتکمش بر میخوریم که همیشه با کلمه نبانزد پیش نیزه است. <sup>۱</sup> **Nabānazdīshṭa** که بمعنی نخستین آموزگاران کیش گرفته شده یاد آور پر ذات میباشد که بمعنی نخستین قانونگزار است.

<sup>۲</sup> پر ذات یا پیشداد کسی نیست که خاندانی بدو بازخوانده شود آنچنانکه خاندان پادشاهی هخامنشیان به هخامنشی و اشکانیان به اشک (اشک) و ساسانیان به سasan بازخوانده میشود.

همچنین کسی که آن را یادخواهیم کرد نام کسی نبوده که خاندانی چون

کیانیان بدوف بازخوانده شود. هرچند که در فروردین یشت در فهرست بلند نامهای پاکان و پارسایان فروهر سه تن ستوده شده که گوی یا کی نامیده شده اند.

آنچنان که میدانیم در داستان ما هو شنگ و تهمورث و فریدون و منوچهر و زو و (گرشاسب) از خاندان پیشدادیان دانسته شده اند.

هو شنگ در اوستا و در هر جای دیگر که ازاو یاد شده چون تاریخ طبری بلعمی و تاریخ حمزه و مسعودی و یعقوبی و بیرونی و دیگران نخستین پادشاه داستانی است و کیومرث که در اوستا گیمه مرتن خوانده شده در همه جا نخستین بشر دانسته شده فقط در شاهنامه است که او سرسلسله پادشاهان پیشدادی دانسته شده است گیمه مرتن لفظاً یعنی جاندار در گذشته‌نی

گیمه مرتن در اوستا نخستین آدمیزادیا بشر یاد گردید. آنچنانکه «سوشیافت» که موعود مردیست باشد آخرین بشر است و پس ازاو رستاخیز خواهد بود.

در شاهنامه آمده:

پژوهه‌ده نامه باستان  
که از پهلوانی زند داستان  
چنین گفت کایین تخت و کلاه  
کیومرث آورد، کوبود شاه  
هنگام پادشاهی وی سی سال دانسته شده است. از شاهنامه که بگذریم در همه  
نوشتهای دیگر کیومرث نخستین بشر است حمزه اصفرهانی او را ملک الطین  
خوانده و در بلعمی و بیرونی او گرشاه خوانده شده و بلعمی گوید: گر کوه است  
و پادشاه کوه خوانند؛ در اوستا gairi بمعنی کوه است. درباره این نخستین بشر در  
بندهش چنین آمده: کیومرث نخستین آفریده اهور امزداست او سی سال،  
قنهای در کوهساران بسر برد. از صلب او نطفه‌ای بزمین فروچکید و از تابش خورشید  
پاک گردیده پس از چندی بشکل دوساقه ریباس بهم پیچیده در مهرماه و مهر روز (هنگام  
جشن مهر گان) از زمین برویید پس از آن از شکل نباتی بصورت دو انسان تبدیل یافتد  
(در داستان اسکان‌دینا و هم آدمیزاد اصل نباتی دارد، برخلاف نزد سامی نژادان که

آدمیزاد اصل خاکی دارد).

از این داستان دانسته می‌شود که چرا گیومرث گرشاه و بهیئت دیگر گلشاه خوانده شد و بمناسبت اصل خاکی آدم و حوا گلشاه نوشته شده و از خاک پنداشته شده است. در میان پادشاهانی که از خاندان پیشدادیان دانسته شده از همه آنان نامورتر جمشید است که از او هم مانند جانشینانش آنچنان سخن نرفته که بتوان او را یک شخص تاریخی دانست. او نزد ما شهریاری است. اما نزد برادران آریایی ها هندوان، پروردگاری است.

او که در اوستاییم Yima خوانده شد و با صفت خشعت آمده یعنی روشن و درخشان و در فارسی جمشید گوئیم، درودا Yama یم Veda شده است و پادشاه دیار مرگ دانسته شده و در سرودهای سوگواری از او بخشایش و آمرزش درخواست کنند. ازاو در اوستاییش از پیشدادیان دیگر یاد گردیده.

یکبار در خود سرودهای گاتها گفته شده که از اوست مردم گوشت خوردن آموختند. آنچنان که میدانیم در داستانهای ما اختراع بسیاری چیزها بدو باز خوانده شده: اوست که آهن نرم کرده، ابزارهای جنگ چون خود وزره وجودش ساخت. اوست که سیم و زر از خارا، و گوهر از دریا ببر آورد. اوست که از گیاهان بویهای خوش بیرون آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت. اوست که از برای هر درد درمان جست. اوست که کشته‌ی باب انداخته از کشوری بکشود یگر شتافت. اوست که مردمان را بچهار گروه چون پیشوایان و لشگریان و کشاورزان و دستورزان، بخش کرد. بنیاد جشن نوروزهم از او دانسته شده است.

در اوستا و در شاهنامه گفته شده که در هنگام پادشاهی جمشید خودنی و نوشیدنی تباہ نمی‌شد. جانوران و مردمان بی گزند میزیستند. آنها و گیاه‌ها خشک نمی‌گردند. در هنگام پادشاهی وی نه سرما بود و نه گرم‌ها، نه پیری بود و نه مرگ و

نهرشك ديو آفريده ، پدر و پسر هر دو در زمان وي چون جوان بانزده ساله هيئمودند . بازدوست ديجرايرانيان در باره جمشيد در اوستا بجای مانده در فرج مردد و نديداد گفته شده که اهورامزدا از جمشيد پسرويو نگهان خواست که پيامبر دين اهورائي باشد . چون او خود را در خور پاي به پيغمبرى ندید ، اهورامزدا بدوشرياري روی زمين داد و در هنگام شهر ياري اوست که آفريده گان باليدن گرفتند . زمين از بر اي آفريده گان بالك مزا تنك گردید واوبانيروي ايزدي که بدوسپرده شده بود سه بار زمين را فراختر از آنجه بود ساخت .

ست ديجرايرانيان که باز در همان فرج مردد و نديداد بجای مانده است اينست که اهورامزدا اور از طوفان آينده که هر کوشاباشد آگاه ساخت و بدو گفت که باعی بنام ور Varva بساز که هر چهار سوی آن بدرازاي يك ميدان اسب يا اسپر يس باشد و در آنجا آنجه نيك و نغز است از آدمي و جانور و گياه گرداور ، پس از سپری شدن طوفان از آنجا بدرآي و زمين را ديجراير بادان کن .

طوفان هر هر کوشان زد ايرانيان بخوبی ياد آورد طوفان نوح و کشتی اوست که در تورات از آن ياد گردیده است . دانشمند آمر يکائي و يقني Whitney در باره اين باع فراخ جمشيد نوشته ، که اين باع با آنهمه لوازم زندگی که در آنجا فراهم شده بسیار منطقی تر است تا کشتی کوچک نوح از بر اي جمعیت انبوه .

باز گفته اوستا و شاهنامه و نوشته اي ديجراير ، جمشيد پس از هزار سال فرمانروائي و کاميابي مغروشه لب بدروغ گشود و خود را خواهد .

(چو اين گفته شد فريزدان از اوی گست و جهان شد پراز گفتگوي)  
جمشيد پس از باختن فرها يزدي که هماره پشت و پناه او بود از ضحاك شکست خورد ، کشته شد . پس از کشته شدن جمشيد پادشاه نامور داستاني ، داستان بسیار آموزنده ضحاك آغاز ميشود . پس از سپری شدن روز گاره ز ارساله جمشيد ، ازدهاك که امروزه ضحاك خوانيم و او هزار سال به ستم پادشاهي را ندبه سر کار آمد اين يداد گرييگانه که در

اوستا چندین بار اژدهاک و بسا هم تنها اژی آمده است خونخواری است دیوسرشت و آفریده اهریمن . او در شاهنامه تازی خوانده شده است و در نوشتهای دیگر حمیری و یمنی و بابلی دانسته شده بهر حال کسی است از تزاد سامی . درست است که جزء نخست نام او که اژی باشد ایرانی است و بمعنی مار است اما دهـاـک در زبانهای آریایی چون اوستا و پارسی باستان و سانسکریت معنی ندارد Dahaka و این خود میرساند که این ستمکار بیگانه است . هر چند که حمزه اصفهانی آنرا بمعنی عشر آفات پنداشته است . او را در نوشتهای متأخر بیوراسب خوانده‌اند که بمعنی دارنده ده‌هزار اسب است . فردوسی گوید :

همان بیوراسب همی خواندند      چنین نام بر پهلوی راندند

داستان ضحاک ماردوش که سامی تزاد دانسته شده بخوبی یادآور پادشاهان خونخوار بابل و آشور است که قرقنهای ایران دچار آزار و تاخت و تاز آنان بود . هرودت (I,95) گوید : آشوریها در هنگام ۵۲۰ سال فرمانروای آسیای علیا بودند . نخستین قومی که از آنان سر پیچید مادها (ایرانیان) بودند که خود را از یوغ ستم آنان برها نیندند . اقوام دیگر، یکی پس از دیگری از بند بندگی آنان رهائی یافتند ، آنچنانکه در تاریخ ایران میخواهیم بسایش از پانصد و بیست سال ایران دچار کشتار و غارت جباران بابلی و آشوری بود تا یعنی که او و خشتر Uvaxshatral کشور گشای نامور مادی در سال ۶۱۲ پیش از میلاد مسیح دولت آشور را از میان برداشت و پایتخت باشکوه نینوا را با خاک یکسان کرد . از آن روز است که ایران دستگار و آزاد گردید . اگر بگوئیم ایرانیان دوران ستم همسایگان غربی خود را بوجود آزی دهـاـک مجسم کرده‌اند ، بخطاطر فتهایم . آنچنان که میدانیم فریدون آن نابکار را در کوه دماوند بزندان افکند و او در هنگام ظهور سوشهیانست زنجیر گسیخته از رندان آن کوه آتشفشن سر بر می‌آورد ، اما اهورا مزدا روانخواهد داشت که آن نابکار دیگر باره ایران را بخاک و خون کشد ، پیکر بخواب رفتگر شاسب بفرمان

خدایی ازدشت پیشیانسیه از سر زمین سیسته‌ان بر خیزد واورا بکشد و ایران را از گزند این دجال بر کنار دارد. آری بعقیده نیاکان پارسای ما آنگاه که سوشیانت یام عوض برای آبادی ایران ظهور کند دجال هم که در بابلی دجالو (پیک گمراه کمنده) خوانده شده‌چون پیک اهریمنی بستیزه بر خیزد و از مغاک دماوند سر برآورد.

باز در داستان پیشدادیان، برخاستن فریدون و برافراشتن درفش کاوه، شایان توجه است و بخوبی نمودار غرور دیرین ملی ماست.

آفریدون یا فریدون کسی که اژدهاک را برانداخت در اوستا ثرثئون Thraētaon خوانده شده و نام پدرش آتویه Athwya و در فارسی آتبین است و بغلط آتبین خوانیم، همین نام در سانسکریت آپتیا Aptya آمده است.

آفریدون هم در ودا Veda نامه برادران آریایی‌ها هندوان، نام و نشانی دارد که در اینجا برای اینکه سخن دراز نگردد افزاید کردن آن خودداری می‌شود.

درفش فرخنده کاوه همان درفش شورانگیز چرمین کاوه آهنگر در اوستا گردیده است و در گزارش پهلوی اوستا گاو درفش شده. مراد همان درفش چرمین است. آغاز داستانی این علم معروف است و در شاهنامه درباره آن آمده: «فرو هشت ازو زرد و سرخ و بنفش - همی خواندش کاویانی درفش». هر چند که این درفش آغاز داستانی دارد اما در تاریخ ایران بسیار آن بر می‌خوریم. آخرین جلوه این درفش چرمین که بگوهرهای گرانبهای در نشانده بود در قادسیه است که آن را بر پشت فیل سفید کوه پیکر برافراشته بودند. چون این علم جنبه تقدسی داشته آن را فقط در روزهای سخت بیرون می‌آورند. این درفش در جنک قادسیه پس از کشته شدن سردار ایران و ستم پسر فرخ هر هزد بدهست سعد و قاص افتاد و آنرا به میانه نزد عمر فرستاد خلیفه فرمود آن گوهرها را از درفش بر گرفتند و آن پوست را بسوختند.

درینگا نه بیارون نه کشور به ماند  
نه گنج و زر و خود و اسپر بماند  
نه اسپهید و شاه زرینه کفش  
نه پیل و نه آن کاویانی درفش

پیشدادیان دیر گاهی است که در سنت‌ها ایرانیان یکی از خاندان‌های شهریاری ایران بشمار رفته‌اند بجاست ماهیم سنت دیرین نیاکان خود را نگاهداریم. اما شهریاران این دودمان داستانی را با پادشاهان تاریخی خود چون مادها و هخامنشیان در نیامه‌ی زیم و این داستانهای ساده و بی‌آلایش را با گرد و غبار چاپلوسی ولاف و گزارف و دروغ که رسم تاریخ نویسی است نیالائیم.

تصرف نابجا درین داستانهای پر ارزش خیانتی است باندوخته پیشینیان و خاموش کردن شعله افروزان ادبیات فارسی است و فرونشاندن اثری است که از این داستانهای شورانگیز بر انگیخته می‌شود.

یکسره ہر خود بتتأمل بخوان	نامه شاهان عجم پیش خواه
کوت فریدون و کجا کیقباد	کوت فریدون و کجا کیقباد
سام نریمان کوو رسنم کجاست	سام نریمان کوو رسنم کجاست
«ناصر خسرو»	«ناصر خسرو»



شهریاران خاندانی که کیانی خوانده شده‌اند اینانند گیقباد - گیکاووس - کیخسرو - کی لهر اسب - کی گشتاسب - بهمن - اسفندیار - همای - داراب - داراب پسر داراب - کی که بمعنی شاه است در زبان اوستائی کوی Kavi آمده . گروهی از این شهریاران که آنها را از خاندان کیانی دانیم با همین عنوان چنین یاد کرده‌اند .

کوی کوات، کوی اپیوه، کوی اوسدن، کوی ارشن، کوی پسینه، کوی بیارشن کوی سیاورشن، کوی هئوسروه (فروردین مشت پاره ۱۳۲ و در پاره‌های ۷۱ و ۷۴ زامباد از همین کویها یاد گردیده است). کوی نزد برهمنان بمعنی امیر و سرور و شهریار نیامده بلکه عنوانی است که به ستایندگان و سرودگویان پروردگاران داده شده یا بعبارت دیگر کوی در آئین بر همنی یک گونه شمن است .

در گاتها چندین بار واژه کوی Kav1 بکار رفته، گاهی از آن شهریاری، دشمن مزدیستا اراده شده و گاهی عنوانی است که از برای گشتناسب، دوست و پشتیبان مزدیستا بکار رفته است. کوی که در فارسی کی شده یعنی شاه و بهمین معنی از برای شهریار دوست و دشمن آورده شده است.

در شاهنامه هم کی بمعنی شاه بسیار بکار رفته در سخن از ضحاک گوید.

کی اژدها فشن بیامد چوباد  
بايران زمين تاج بر سر نهاد  
در باره فریدون که از پیشدادیان بشمار است، در سخن از دیدن وی در فرش چرمین کاوه را که بر نیزه افراشته گوید.

چو آن پوست بر نیزه بردید کی  
بنیکی یکی اختر افکند پی  
همچنین چندین بار از برای پادشاهان ساسانی آورده شده، در سخن از قباد پیر و ز گوید:

دو اسیه فرستاده آمد بری چو باد خزانی بفرمان کی  
در سخن از دختر زیبای شاه روم که همه شاهزادگان خواستارش بودند، اسدی در گر شاسنیمه گوید:

بسی خواستندش کیان زادگان زهر کشور آمد فرستادگان باز اسدی در لغت نامه اش آورده بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند سوی بلندی، دقیقی گفت.

کی گردان بر اورنک بزرگی بنشین می گردان که جهان یاوه گردانست اسدی معنی کی رادرست نوشته اما آن را از کیوان (زحل) دانسته و درست نیست زیرا کیوان از واژه های با پلی است.